

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

فرستنده: برهان عظیمی

۱۰/۱۱/۱۷

انقلاب و رهایی نوع بشر

مطلب زیر گزیده یکی از سخنرانی های باب آواکیان (صدر حزب کمونیست انقلابی در امریکا) در سال ۲۰۰۷ است. عنوانی که برای این سخنرانی انتخاب شده «انقلاب و رهایی نوع بشر» است. این بخش از سخنرانی، به علت به کار بستن خلاقانه محتوای «چه باید کرد؟» لنین با هدف انقلاب در دنیای کنونی و جامعه ای مانند امریکا حائز اهمیت است. در اینجا باب آواکیان مفهوم اثر لنین را به جوانب دیگری از فعالیت انقلابی نیز بسط می دهد و این کار را «گرایش چه باید کردی غنی شده» می نامد. گزیده زیر برای آمادگی فکری شرکت کنندگان در یک کنفرانس بین المللی تهیه شده که در آن «سنتر نوین» مورد بحث قرار می گیرد. برخی از توضیحات در متن زیر از ماست و برخی دیگر از ویراستاران متن انگلیسی سخنرانی.

بخش دوم: همه فعالیت های ما در مورد انقلاب است

«گرایش چه باید کردی غنی شده»

تسریع کردن در حین انتظار کشیدن – نه سر فرود آوردن در برابر ضرورت

نکته بعدی بحث من در مورد «گرایش چه باید کردی غنی شده» و نقش آن در ساختن یک جنبش انقلابی و کمونیستی است. می خواهم به بازبینی برخی از نکات مهم مربوط به کل جهت گیری و رویکرد استراتژیکی بپردازم که از آن تحت عنوان «تسریع کردن در حین انتظار کشیدن» یاد می کنیم؛ که این به معنی انتظار کشیدن برای تکوین یک اوضاع انقلابی در کشوری مانند امریکا است. (۱)

قبلا در مورد بینش و رویکرد رویزیونیستی که آن را «واقع بینی قدرگرایانه» (رنالیسم دترمینیستی) (۲) می نامیم صحبت کردم. یک معنی آن، اتخاذ رویکرد منفعل نسبت به واقعیت عینی (یا ضرورت) است. به این شکل که عامل

عینی را یک عامل عینی ناب (و به عبارت دیگر، یک پدیده کاملاً «خارجی») می بیند و رابطه دیالکتیکی زنده ای که بین عوامل عینی و عوامل ذهنی موجود، را نمی بیند. قابلیت عامل ذهنی (یا عمل آگاهانه مردم) در واکنش نسبت به عامل عینی (یا شرایط عینی) و تغییر دادن عامل عینی (یا شرایط عینی) را نمی بیند. به عبارت دیگر، این «واقع بینی قدرگرایانه»، جهت گیری اساسی (تسریع در حین انتشار) را درک نمی کند و امکان تبدیل ضرورت (۳) به آزادی (۴) را نمی بیند. کلیه واقعیت ها، ماهیتی تضادمند دارند اما این گرایش قادر به درک کامل یا واقعی این مسأله نیست. ضرورتی که انسان در هر مقطع با آن روبرو است نیز تضادمند است. بنابراین یکی از مشخصه های اساسی «واقع بینی قدرگرایانه» این است که هر گونه درک دیالکتیکی از رابطه میان عوامل ذهنی و عینی را تحت عنوان «ولونتاریسم» (اراده گرایی) رد می کند و پدیده ها را به جای آن که زنده و پویا و در حال حرکت و تغییر ببیند، بسیار مستقیم الخط، با اجزائی نامتمایز، یکدست و بدون تضاد می بیند.

البته نباید دچار اراده گرایی بشویم. این گرایشی است که خود را به شکل های مختلف نشان می دهد و به انواع خطاها و انحراف های (معمولاً «چپ افراطی») منجر می شود؛ من جمله به شکل کوتاه آمدن در حرکت های بدون فکر ماجراجویانه یا کودکانه که به نوبه خود بسیار مضر است. اما خطر واقع بینی قدرگرایانه که رابطه دیالکتیکی میان عوامل عینی و ذهنی را درست درک نمی کند و این رابطه را ساکن، غیر دیالکتیکی و نامتغیر می بیند بسیار بیشتر است. به خصوص در اوضاعی که مدت هاست شرایط عینی انقلاب (یعنی مبارزه با تمام قوا برای کسب قدرت سیاسی) هنوز پدیدار نشده است.

حقیقت اینست که ما صرفاً با اراده یا حتی با اعمال خودمان نمی توانیم شرایط عینی را به طور کیفی تغییر دهیم، یعنی به اوضاع انقلابی تبدیلیش کنیم. اوضاع انقلابی صرفاً از کاری که ما روی شرایط عینی انجام می دهیم یا از واکنش ما در برابر این شرایط که یک ابتکار عمل آگاهانه است، بروز نخواهد کرد. از طرف دیگر، باز هم می خواهم از گفته لنین استفاده کنم که در این مورد کاربرد دارد. لنین هنگام صحبت در مورد اشرافیت کارگری (یعنی بخش هایی از طبقه کارگر در کشورهای امپریالیستی که به مقدار قابل ملاحظه ای توسط سودهای حاصل از استثمار و غارت امپریالیستی در سراسر دنیا به ویژه در مستعمرات، تضمین شده اند) می گوید، هیچ کس به یقین نمی تواند بگوید که این بخش های «بورژوا شده» طبقه کارگر هنگام بروز انقلاب کجا خواهند ایستاد. وقتی که رویارویی نهائی انقلاب فرا می رسد کدام بخش از آن ها با انقلاب سمت گیری خواهند کرد و کدام بخش با ضد انقلاب. هیچ کس نمی تواند دقیقاً بگوید که این صف آرائی چگونه خواهد بود. بر همین مبنا ما نیز می توانیم بگوئیم که هیچ کس نمی تواند دقیقاً بگوید که ابتکار عمل آگاهانه انقلابی در واکنش به اوضاع عینی در هر مقطع زمانی، چه چیزی تولید خواهد کرد. بخشا به این علت که هیچ کس نمی تواند تمام کارهایی که نیروهای گوناگون در دنیا انجام خواهند داد را پیش بینی کند. در هر مقطع زمانی، دانش هیچ کس نمی تواند تمام آن حرکات و اقدامات را پوشش دهد. ما می توانیم روندها و الگوها را شناسائی کنیم اما هم علت نقش بازی می کند و هم تصادف. این هم واقعیتی است که هر چند تغییر در آنچه برای ما شرایط عینی محسوب می شود کاملاً یا حتی عمدتاً ناشی از «عملکرد» ما روی شرایط عینی (به یک معنای مستقیم و یک به یک) نیست، ولی «عملکرد» ما روی این شرایط می تواند باعث تغییراتی معین درون چارچوبی معین از شرایط عینی شود. عملکرد ما در پیوند با «مخلوطی» قرار دارد که در برگرفته عناصر متعدد دیگر است، من جمله نیروهایی که از زاویه دید خود بر شرایط عینی تاثیر می گذارند. عملکرد ما خود جزئی از این «مخلوط» به حساب می آید. بنابراین تحت شرایط معین، عملکرد ما روی شرایط عینی می تواند بخشی از ترکیب عواملی باشد که منتهی به یک تغییر کیفی می شود. باز هم تأکید می کنم که

هیچ کس نمی تواند بگوید که کل این فرایند دقیقا چگونه تکوین خواهد یافت .

انقلاب توسط «فرمول ها» یا با عمل کردن طبق نظرات کلیشه ای و باورهای پیشینی انجام نمی شود. بلکه فرایندی بسیار زنده تر و غنی تر و پیچیده تر از اینهاست. یکی از مشخصه های اصلی رویونیسم (کمونیسم قلابی که یک جهت گیری تدریج گرا و نهایتا رفرمیستی را به جای یک جهت گیری انقلابی می نشاند) این است که اعلام می کند تا زمانی که یک نوع عامل خارجی خداگونه (deus ex machina) دخالت نکند نمی توان تغییری اساسی در شرایط عینی بوجود آورد و نهایت کاری که در هر مقطع می توانیم بکنیم این است که چارچوب فعلی را بپذیریم و درونش کار کنیم. حال آن که درست باید عکس این عمل کرد. یعنی همانطور که به درستی فرموله کرده ایم: ما باید مرتبا به محدوده های چارچوب عینی فشار بیاوریم و در هر مقطع زمانی تلاش کنیم شرایط عینی را به حداکثر درجه ممکن تغییر دهیم. ما باید همیشه برای فرصتی حاضر به یراق باشیم که در آن، عناصر گوناگون با هم ترکیب شده، یک گسست و جهش کیفی واقعی در اوضاع عینی به وجود می آورند یا ایجاد چنین تحولی را امکان پذیر می کنند .

بنابراین در بحث «تسریع کردن در حین انتظار تکوین یک اوضاع انقلابی را کشیدن» نکته ای وجود دارد که مربوط به جهت گیری اساسی است: به کار بستن ماتریالیسم و دیالکتیک. اما نکات دیگری هم هست. به یک مفهوم اخلاقی مجرد، تسریع کردن بهتر از انتظار کشیدن است. بدون شک چنین است، اما این کار را باید با یک درک پویا از حرکت و رشد واقعیت مادی و تداخل تضادهای گوناگون انجام داد. لنین در همین ارتباط بر حقیقتی تأکید گذاشت: تمام محدوده ها در طبیعت و جامعه، در عین حال که واقعی هستند، اما مشروط و نسبی اند نه مطلق. (مائو نیز بر همین اصل پایه ای تأکید گذاشت و خاطر نشان کرد، از آنجا که دامنه پدیده ها بسیار گسترده و در هم تنیده است آنچه در یک چارچوب، عام محسوب می شود در چارچوبی دیگر، خاص به حساب می آید.) اگر بخواهیم این اصل را در بحث بالا به کار ببندیم باید تأکید کنیم که شرایط عینی فقط به طور نسبی برای ما «عینی» است، نه به طور مطلق. شرایط عینی برای ما عینی هست اما نه به طور مطلق. به علاوه، آنچه که برای یک اوضاع معین، عامل خارجی محسوب می شود در نتیجه حرکت تضادها و تغییرات ناشی از این حرکت می تواند به عامل داخلی تبدیل شود. بنابراین اگر به پدیده ها فقط به صورت مستقیم الخط نگاه کنیم، آنگاه صرفا فرصت هائی را می بینیم که مستقیما جلو چشمان ظاهر می شوند. انگار مثل اسب درشکه به ما چشم بند زده باشند که اطراف را نبینیم. به عکس، اگر رویکرد درست ماتریالیست دیالکتیکی داشته باشیم می توانیم رخدادهای زیادی که به طور غیرمنتظره روی می دهند را تشخیص دهیم. پس، در عین حال که باید پیگیرانه برای تغییر ضرورت به آزادی فعالیت کنیم، باید همیشه برای آن فرصت های غیر منتظره حاضر به یراق باشیم. این یکی از نکات اساسی جهت گیری است .

نقش انقلابی یک نشریه کمونیستی محوری است

در همین چارچوب می خواهم در مورد مسائل دیگری صحبت کنم: چگونه امر تسریع را جلو می بریم؟ به عبارت دیگر، برخی عناصر کلیدی تسریع کردن در حین انتظار کشیدن چیست و «گرایش چه باید کردی غنی شده» در این بحث چه کاربردی دارد؟

اولا، منظورمان از «گرایش چه باید کردی غنی شده» چیست؟ وقتی که صحبت از «گرایش چه باید کردی» می کنیم، اشاره مان به چیست؟ و وقتی که صحبت از «غنی کردن» آن می کنیم، منظورمان چیست؟ «گرایش چه باید کردی» اشاره ای است به جهت گیری اساسی که لنین در اثر مشهور «چه باید کرد» پیش گذاشت. لنین تأکید کرد که نقش ضروری یک کمونیست این نیست که «منشی اتحادیه کارگری» باشد (به عبارت دیگر، این نیست که رهبر

مبارزات برای اصلاح و بهبود وضع طبقه کارگر در چارچوب نظام سرمایه داری باشد؛ بلکه این است که «تربیت مردم» باشد. یعنی کسی که عمیقاً بر ستم ها و جنایات نظام سرمایه داری پرتو می اندازد و نشان می دهد که این ها چگونه به طرق مختلف بر قشرهای گوناگون مردم تاثیر می گذارد و هر کدام از این قشرها چگونه به رخدادهای مهم جامعه و دنیا پاسخ می دهند. یعنی کسی که علل ریشه ای و روابطی که بنیان همه این ستم ها و بی عدالتی هاست را به شکلی قانع کننده و موثر بر ملا می کند؛ و از این طریق نیاز به انقلاب و برقراری یک جامعه نوین سوسیالیستی و در نهایت کمونیستی و نقش تعیین کننده طبقه تحت استثمار در جامعه سرمایه داری فعلی یعنی پرولتاریا را در به ثمر رساندن این دگرگونی انقلابی به مثابه بخشی از انقلاب جهانی پرولتری نشان می دهد. در همین مورد، نقل قولی می آورم از یک اثر دیگر لنین که به ویژه در دنیای امروز کمتر شناخته یا فهمیده شده است. در اینجا لنین، درک و دیدگاه عمیق و مهم دیگری از تئوری علمی کمونیستی را ارائه می دهد :

«تا وقتی مردم نیاموزند که در پشت همه اظهارات و بیانیه ها و وعده های اخلاقی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی، باید منافع این یا آن طبقه را جست و جو کنند، در سیاست، قربانی نادان فریب و خودفریبی خواهند شد. حامیان اصلاح و بهبود تا زمانی که نفهمند هر نهاد کهنه، هر چند خشن و پوسیده به نظر آید، توسط نیروهای طبقات حاکمه حفاظت می شود، همواره فریب مدافعان نظم کهن را خواهند خورد.» (لنین، «سه منبع و سه جزء مارکسیسم»)

بدون شک یک نکته مرکزی و محوری در «چه باید کرد»، تحلیل لنین از چرائی و چگونگی این واقعیت است که آگاهی کمونیستی (که در بر گیرنده یک بینش و رویکرد علمی است) نمی تواند «خود به خودی» تکوین یابد. بلکه باید از بیرون از عرصه تجربه مستقیم و فوری پرولتاریا و توده های مردم، به آنان عرضه شود. به این علت و علل دیگر، انقلاب کمونیستی باید از رهبری یک حزب پیشاهنگ سازمان یافته برخوردار باشد. حزبی متشکل از افرادی که از بخش های مختلف جامعه برخاسته اند و دیدگاه کمونیستی را اتخاذ کرده اند .

وقتی که از «غنی کردن» گرایش چه باید کردی صحبت می کنیم منظورمان آموخته های بیشتری است که نسبت به دوران لنین حاصل شده است. بخشی از این آموخته ها به رابطه دیالکتیکی آگاهی و تحول واقعیت مادی، یا رابطه عوامل ذهنی و عینی، مربوط می شود. به علاوه، «غنی کردن» به معنی تأکید هر چه بیشتر است بر توانا ساختن شمار فزاینده توده ها، تا به آنچه در عرصه های گوناگون جامعه می گذرد، بپردازند و چگونگی ربط این مسائل با به خصلت اساسی جامعه و مسأله اساسی تحول جامعه و دنیا را دریابند. «غنی کردن» به معنی تأکید بر این نکته است که باید به حداکثر درجه ممکن در هر مقطع معین، موانعی که در عرصه «کار با ایده ها» و مبارزه و رقابت در قلمرو ایده ها (یعنی در عرصه هنر و فرهنگ و فلسفه و امثالهم) در برابر توده ها قد علم می کند را کنار زد و آنان را درگیر مسائل انقلاب کرد. یعنی در هر مقطع، توده ها را به کامل ترین شکل ممکن به دست و پنجه نرم کردن با سؤالات حیاتی مرتبط با نیاز به انقلاب کمونیستی و ابزار انجام چنین انقلابی سوق داد. هدف از همه این کارها این نیست که صرفاً اوضاعی به وجود آید تا شمار فزاینده ای از توده ها «احساس کنند درگیر» فرایند انقلابی شده اند. بلکه کمک واقعی به یافتن راه های حل این مسائل است و اینکه حزب و توده ها بتوانند بدین طریق بیاموزند .

در قلب «گرایش چه باید کردی غنی شده» و بحث مبنائی لنین در «چه باید کرد»، موضوع نقش نشریه کمونیستی به مثابه یک «مبلغ کلکتیو» و یک «سازمانده کلکتیو» جنبش انقلابی قرار دارد. بسیاری می پرسند:

«چطور می توان به وسیله یک نشریه به مثابه سلاح اصلی، انقلاب کرد و یک جنبش انقلابی ساخت؟» بیشتر اوقات منظور از طرح این گونه سؤال ها، بیان این مطلب است که اگر نشریه را سلاح اصلی برای ساختن جنبش

انقلابی بدانیم، به طور اجتناب ناپذیر نظراتی مانند «آموزش صبورانه» یا نوعی رویکرد «آموزش یک به یک» را تقویت خواهیم کرد. انگار از این طریق است که همه به نوعی آنچه را که لازم است بدانند می آموزند و سپس در آینده ای دور و نامعلوم همگی آماده گام نهادن به جاده انقلاب می شوند. چنین چیزی البته اتفاق نخواهد افتاد و این راه به انقلاب منتهی نخواهد شد. جریان زندگی - و به ویژه جامعه بشری و امر تغییر آن - بسیار پویاتر و متناقض تر از آن است که اینگونه بتوان موفق شد و انقلاب را رهبری کرد. (البته چنین رویکردی حتی می تواند باعث دست کشیدن از هدف انقلاب شود)

اما چرا لنین اصرار داشت که استفاده از نشریه، بخش عمده تدارک ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی در مبارزه نهائی برای کسب قدرت است؟ در این اصرار، یک حقیقت و واقعیت اساسی وجود دارد. قائل شدن چنین نقشی برای نشریه، به نقش آگاهی و رابطه میان آگاهی و ابتکار عمل مردم در مبارزه مربوط می شود. آیا حرف لنین در «چه باید کرد» اینست که کمونیست ها نباید توده ها را در شکل های مختلف مبارزه سازماندهی کنند تا در مقابل جنایات و ستم های نظام بایستند؟ یا این که کمونیست ها هرگز نباید برای درگیر شدن در این مبارزات و مقاومت های سیاسی به توده ها «فراخوان عمل» بدهند؟ خیر. اصرار لنین به درستی بر این است که مهم ترین کاری که لازم است کمونیست ها انجام دهند افشای زنده از ماهیت نظام در برابر توده های تحت ستم و استثمار و کسانی است که به طرق گوناگون از این نظام ناراضی اند. مهم ترین کار کمونیست ها اینست که به توده ها نشان دهند چگونه این مشکلات کمرشکن و خشم آور به هم مرتبطند؛ و چگونه همه این رنج ها ریشه در ماهیت و عملکرد نظام سرمایه داری - امپریالیستی دارد. مهم ترین کار کمونیست ها اینست که به توده ها بگویند نه فقط باید این مسائل را به نحوی صحیح و علمی درک کنند بلکه باید بفهمند جایگاه تک تک نیروهای طبقاتی مختلف در جامعه (و در کل دنیا) در این تصویر بزرگ از عملکرد نظام کجاست. کمونیست ها باید بدون در غلتیدن به ماتریالیسم مکانیکی به توده ها نشان دهند که گرایش طبقات و قشرهای گوناگون در واکنش به رخدادهای مختلف جامعه و دنیا چگونه است و چرا.

به قول لنین اگر این کار قویا انجام شود، یعنی به نحوی که به اصطلاح خون را به جوش بیاورد، به ورای ظاهر مسائل برود و عمیقا در قلب و جوهر پدیده ها نفوذ کند، آنگاه توده های مردم را از حس «مقاومت ناپذیر دست زدن به عمل» سیاسی لبریز خواهد کرد. و بسیار قدرتمندتر از فراخوان های عمل مستقیمی خواهد بود که ممکنست خودمان صادر کنیم (و البته این کار در بسیاری مناسبت ها مهم هم هست). این افشای زنده، تعدادی بسیار بیشتر از مردمی که ما مستقیما سازماندهی کرده ایم را برای پیشبرد مبارزات و مقاومت های سیاسی گوناگون به میدان خواهد آورد. لنین نکته ای اساسی را مطرح کرده که می خواهیم آن را به یک نکته مهم دیگر بسط بدهیم: احساس مردم در مورد اینکه چه چیزی قابل تحمل است و چه چیزی غیرقابل تحمل، به طور دیالکتیکی ربط دارد به اینکه چه چیزی را ممکن یا ضروری می بینند (یا از سوی دیگر، چه چیزی را غیر ضروری می بینند یا دیگر ضروری نمی بینند. به این معنی که دیگر لزومی ندارد با آن بسازند و تحملش کنند).

من در صحبت ها و نوشته هایم بارها مطرح کرده ام که توده های مردم ضرورتی ندارد رنج بکشند. منظورم اینست که وقتی توده ها دریابند آنچه بر آنان روا می شود - آنچه این نظام بر سرشان می آورد - «خواست خدا» و «نظم طبیعی امور» یا نتیجه کارکرد یک قدرت شکست ناپذیر اجتماعی یا ماوراء الطبیعه نبوده بلکه از کارکردهای خود این نظام سرچشمه می گیرد، و مهم تر اینکه وقتی دریابند می توان با سرنگون کردن این نظام، وضع را به طور ریشه نی عوض کرد، آنگاه تشخیص امکان دست زدن به عمل تغییر - و میل به عمل در آن جهت - بسیار

قدرتمندتر می شود.

بارهای بزرگی بر ذهن توده ها سنگینی می کند. یکی از آن ها، این باور است که تغییر بنیادین ممکن نیست زیرا نیروهائی که در برابر ما ایستاده اند بسیار قدرتمند شده اند. باور دیگری که با این احساس در هم آمیخته و بر ذهنیت توده ها سنگینی می کند این است که **هیچ بدیلی در مقابل نظم کنونی امور وجود ندارد** و حداکثر کاری که می توان کرد این است که وضع خود را در چارچوب همین نظم بهبود بخشید یا در سکوت زجر کشید و در دین یا چیز دیگری که به همان اندازه «مفری» تخیلی است، پناه جست. اما هر چه بیشتر ماهیت و کارکرد واقعی نظام عریان و به طرق گوناگون و به طور زنده و موثر افشاء شود و هر چه بیشتر مردم درک کنند که این نظم طبیعی امور نیست و فقط به خاطر عملکردهای یک نظام (که نظامی پر از تضاد است) به نظم امور تبدیل شده، آنگاه بیشتر می توانند احساس کنند که باید دست به عمل زد. و بیشتر این ضرورت را احساس خواهند کرد. اگر مردم چنین درکی نداشته باشند، حتی بهترین تلاش های ما برای بسیج توده ها جهت دست زدن به عمل، دیر یا زود به دیوار محدودیت هایش برخورد کرده یا به ضد خود بدل خواهد شد. یعنی تبدیل به چیزی خواهد شد که نظام موجود و این احساس را که هیچ کاری برای تغییر ریشه ئی امور نمی توان انجام داد، تقویت می کند.

پاسخ به همه این مسائل، نقشی است که نشریه کمونیستی در ساختن جنبش انقلابی بازی می کند. نشریه کمونیستی با جهت گیری و رویکردی که لنین در «چه باید کرد» از آن بحث می کند، و از طریق «غنی کردن» بیشتر آن در مواردی که به آن اشاره کردم است که می تواند در ساختن جنبش انقلابی نقش بازی کند. نشریه حزب ما که «انقلاب» نام دارد، باید توانائی خود را در اجرای این نقش بالا ببرد. هم زمان، رفقای حزب و تعداد فزاینده ای از کسانی که تا هنوز در حزب نیستند اما اساساً از اهداف و فعالیت های حزب هواداری یا حمایت می کنند، باید با این نوع جهت گیری از نشریه استفاده کنند. این کار باید با تعمیق مداوم درک ما از نقش نشریه انجام شود. یعنی این که نشریه در واقع به لحاظ سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی برای مبارزه آینده جهت کسب قدرت زمینه سازی می کند. به یک مفهوم کلی، نشریه به تنهایی مهم ترین بخش این زمینه سازی است. مبارزه آینده جهت کسب قدرت، زمانی در می گیرد که در نتیجه شکوفائی تضادهای نظام و در ارتباط دیالکتیکی با آن، فعالیت نیروهای انقلابی آگاه که حزب هسته مرکزی آن است، یک تغییر بسیار مهم و کیفی در اوضاع عینی اتفاق بیفتد و توده های مردم در شمار ملیونی انقلابی شوند. به قول لنین این «بخش عمده تدارک» برای مبارزه آینده جهت کسب قدرت است، هر چند که به یک معنا، تدارکی غیر مستقیم است. واضح است که این فعالیت در عرصه نظامی نیست. اما این بخش عمده تدارک برای زمانی است که اوضاع عینی دستخوش یک دگرگونی کیفی، به آن صورتی که گفتیم، بشود. استفاده از نشریه به این ترتیب، در شرایط کشورهای نظیر امریکا، مهم ترین وسیله تسریع کردن در حین انتظار کشیدن است. این جایگاه مرتبط است با نقشی که نشریه به مثابه «مبلغ کلکتیو و سازمانده کلکتیو» برای حزب و نیز برای جنبش انقلابی وسیع تر و هسته مرکزی رشد یابنده درون این جنبش که جانبدار حزب و اهداف ستراتیژیکش است، بازی می کند. همین جایگاه است که یک چارچوب کلی برای نقش نشریه به مثابه «مبلغ کلکتیو و سازمانده کلکتیو» ایجاد می کند. نشریه ابزار فشرده ای برای «ترسیم خطوط راهنما» ارائه می دهد تا مردم بتوانند حول مسائل و رخدادهای سیاسی اصلی در جامعه و دنیا هماهنگ عمل کنند - نه به این معنا که مثل «ربات های» بی فکر همه در یک خط رژه بروند، بلکه به مفهوم دستیابی به درک آگاهانه تراز چگونگی پاسخگوئی به وقایع دنیا. پاسخگوئی به گونه ای که معرف یک فعالیت هدفمند در جهت یک هدف باشد. هدفی که مردم بتوانند آن را هر چه روشن تر به مثابه یک بدیل رادیکال تشخیص دهند. هدفی که در واقع هم ممکن است و هم مطلوب و مردم می توانند از طریق

ابتکار عمل و مبارزه آگاهانه خود آن را تحقق بخشند .

مقابله با «تلاش و تقلای خود انگیخته برای رفتن زیر پر و بال بورژوازی»

نشریه همچنین نقشی کلیدی در آن چیزی بازی می کند که لنین آن را با عبارت منحرف کردن توده ها و جنبش های مخالفت جویانه توده ئی اپوزیسیون از تقلای خود انگیخته آنان برای رفتن زیر پر و بال بورژوازی توصیف کرد. باید بگویم که من این گفته لنین را اینطور می فهمیدم که در این مبارزات و در میان توده هائی که درگیرش هستند، یک گرایش خود انگیخته وجود دارد برای رفتن زیر پر و بال این یا آن بخش بورژوازی. (گاه بورژوازی در وجود شخصیت هائی که مستقیما و به معنی واقعی کلمه نماینده طبقه حاکمه اند تجسم می یابد و گاه در وجود افراد مشخصی که اگر چه خود از اعضای طبقه حاکمه نیستند اما مواضع و دیدگاه های شان نهایتا منافع این طبقه را نمایندگی می کند). اما اخیرا که دوباره به «چه باید کرد» رجوع کردم، این نکته نظرم را جلب کرد که لنین در واقع صحبت از تقلای خودانگیخته برای رفتن زیر پر و بال بورژوازی می کند. (فرمولبندی دقیق او، زمانی که مشخصا صحبت از جنبش های طبقه کارگر می کند این است: «این تقلای خود انگیخته ترديونيونستی برای رفتن زیر پر و بال بورژوازی.»)

ما مرتبا با این پدیده در میان قشرهای مختلف مردم روبرو می شویم. برای مثال، اخیرا شنیدم که یک نفر روی شیشه اتومبیلش دو برچسب زده بود. یکی این بود که: «اگر عصبانی نیستی، معلوم است که متوجه نیستی». برچسب دوم در حمایت از او باما بود! پیش خودم فکر کردم اگر آنجا بودم حتما یک کاغذ روی آن اتومبیل می چسباندم با این نوشته: «حمایت از او باما نشان می دهد که هنوز متوجه نیستی.» استفاده از آن دو برچسب، نمونه ای از «تقلا برای رفتن زیر پر و بال بورژوازی است». از یک طرف، صاحب اتومبیل با برچسب اول حس بسیار خوبی ارائه می دهد: اگر از اوضاع عصبانی نیستی معلوم است که متوجه نیستی. اما از طرف دیگر، او با برچسب دومش، به طور خود انگیخته، می خواهد به کجا برود؟ به اردوی (یا زیر پر و بال) بورژوازی که در شخص او باما متجلی است. همان او بامائی که جملات قصار احمقانه ای نظیر این را بر زبان جاری ساخته است: «یک امریکای لیبرال وجود ندارد، یک امریکای محافظه کار وجود ندارد، بلکه فقط یک ایالات متحده امریکا وجود دارد.» واقعا که چه حرف عمیق و رهائی بخشی!

به موازات این «تقلا برای رفتن زیر پر و بال بورژوازی»، یا به مثابه گوشه ای از این تقلا، با پدیده مکرر افرادی روبروئیم که اصرار دارند از کیش شخصیت متنفرند اما دائما از میان نمایندگان طبقه حاکم، «منجی» اختراع می کنند. مثلا شعار می دهند که: «ال گور لطفا نامزد ریاست جمهوری شو!» [ال گور معاون ریاست جمهوری در زمان بیل کلینتون بود که در انتخابات از جرج دبلیو بوش شکست خورد- مترجم] اختراع «منجی» از این نماینده طبقه حاکم، مبتنی است بر «مخالف خوانی» هائی که ال گور نه فقط در ارتباط با محیط زیست و تغییر آب و هوای زمین بلکه به درجاتی در مورد مسائلی نظیر جنگ در عراق انجام می دهد. این شعار نشان می دهد که علت مخالف خوانی ال گور فهمیده نشده است. علت این مخالف خوانی بسیار محدود که در چارچوب سیاست های طبقه حاکمه قرار دارد، اینست که حداقل در حال حاضر ال گور نامزد ریاست جمهوری نیست! (من قبلا این موضوع را در چارچوب انتخابات سال ۲۰۰۴ خاطر نشان کرده ام). اگر او مثل سال ۲۰۰۰ نامزد این مقام بود آن وقت چیزهای دیگری می گفت؛ تا به کسانی که به واقع فرایند تصمیم گیری را شکل می دهند و کنترل می کنند نشان دهد که قادر است کشتی دولت امپریالیسم امریکا را در ورطه خطرناکی که گرفتارش شده، به پیش هدایت کند .

این مثال ها و بسیاری نمونه های دیگر نشان می دهد که مبارزه عظیمی لازم است تا مردم از جهت گیری «تقلا

برای رفتن زیر پر و بال بورژوازی» گسست کنند؛ تا مردم در طرز فکر و جهت گیری خود به ورای محدوده های تنگی بروند که طبقه حاکمه برای شکل دادن و تسلط بر حیات سیاسی و همه عرصه های دیگر جامعه ایجاد کرده است؛ تا مردم این نکته را که در واقعیت بارها به نمایش در آمده، درک کنند: تغییر سیاسی هدفمند فقط از طریق دست زدن به عمل سیاسی که مستقل از کل چارچوب حاکم و به نحوی اساسی در مخالفت با این چارچوب باشد، امکان پذیر است. (این امر حتی در مورد تغییر سیاسی هدفمندی که به انقلاب منجر نشود صادق است چه رسد به تغییر ریشه ئی جامعه که فقط از طریق انقلاب ممکن است.)

وقتی شما به جنبش های توده ئی گوناگون که در سال های اخیر رخ داده می نگرید - چه خیزش توده ئی مهاجران باشد چه جنبش های ضد جنگ و یا دیگر شکل های بروز مخالفت و مقاومت سیاسی - یک مسأله به روشنی قابل مشاهده است: تقلای مکرر برای پیدا کردن بخشی از بورژوازی که بتوان زیر پر و بالش رفت تا از مردم حمایت و حفاظت کند. (صرفا این نیست که «کشتی» به سوی این سیاست وجود دارد). بسیاری مسأله را اینطور می بینند که یافتن چنین پناهگاهی می تواند «موثر» باشد! اما باید سؤال کرد که «موثر» در ارتباط با چه؟ با چه شرایطی؟ به سوی چه هدفی؟ این پدیده ای است که مکررا رخ می دهد. بیائید در ارتباط با همین «تقلا برای رفتن زیر پر و بال بورژوازی» باز هم گفته های لنین، البته در چارچوب یک بحث دیگر، رجوع کنیم. او هنگام بحث از بازتولید بورژوازی از بطن تولید و تجارت خُرد تحت سوسیالیسم، یعنی جایی که بورژوازی به شکل روزمره و هر ساعت پیاپی به شکل خود به خودی و در مقیاس بزرگ بازتولید می شود، چنین می گوید: بسیاری از افراد به هنگام صحبت از سیاستمداران بورژوا می گویند «می دانم، می دانم، آن ها اصلا خوب نیستند. همه شان بدند». اما بعد از حرف خود بر می گردند و مصرانه می گویند، با وجود این اگر می خواهیم «کاری واقع بینانه انجام دهیم» باید پشت یکی از همین ها را بگیریم. جواب من به این افراد چنین است: بله، بیائید کاری واقع بینانه انجام دهیم - اما کار بد نکنیم. رفتن زیر پر و بال یک بخش از بورژوازی و مشخصا دمکرات ها به واقع کاری بسیار بد است که فقط منجر به فلج سیاسی می شود. این بدترین کار است، آن هم درست زمانی که جنایت های نظام و طبقه حاکمه ای که دمکرات ها و محافظه کاران به یک اندازه آن را نمایندگی می کنند، مرتبا اشاعه می یابد و شدیدتر می شود. همانطور که قبلا خاطر نشان کردم: اگر تلاش کنید که دمکرات ها چیزی باشند که نیستند و هرگز نخواهند بود، دست آخر خودتان به چیزی تبدیل خواهید شد که آنان واقعا هستند .

پیشبرد یک مبارزه راسخ علیه این «تقلای خود انگیزه برای رفتن زیر پر و بال بورژوازی» یک بخش حیاتی از فعالیت همه جانبه ماست؛ و نشریه باید یک نقش مشخص و فشرده در مبارزه برای منحرف کردن توده ها و جنبش های توده ای مخالفت جوانانه از این مسیر و کشاندن شان به جاده فعالیت سیاسی حقیقتا هدفمند بازی کند.

فعالیت انقلابی هدفمند

اشاعه جسورانه انقلاب و کمونیسم

به اساس آنچه تا کنون گفته ام می خواهم به سؤال دیگری برسم: در دوره ای که هنوز اوضاع انقلابی فرا نرسیده است، معنای فعالیت انقلابی هدفمند برای همگان، به ویژه برای آن بخش از توده های تحتانی جامعه که درگیر جنبش انقلابی شده اند، چیست؟ همانطور که می دانید در طول سال ها من بارها به این موضوع بازگشته ام و سعی کرده ام با این سؤال دست و پنجه نرم کنم. این سؤالی بسیار حیاتی و گزنده است. چگونه می توان به ابزار درگیر کردن توده ها در یک فعالیت انقلابی هدفمند دست پیدا کرد؟ این را به ویژه در مورد توده های تحتانی جوان می گویم که به طور متمرکز در بین شان فعالیت می کنیم. چگونه می توان این کار را بدون کشیده شدن به مسیرهای

نادرست انجام داد؟ در اوضاع کنونی، چگونه می توان اشتیاق جوانان به تغییر بنیادین و رزمندگی آنان را به درستی ابراز کرد؟

در این ارتباط می خواهم ماجرائی را تعریف کنم که در گزارشی از کار با یک معلم آموزش ویژه منعکس شده بود. حرف معلم این بود که این جوانان هیچ حسی در مورد امکان تحقق چیزی بهتر از آنچه به طور روزمره درگیرش هستند، ندارند. او یک روز وارد کلاس می شود و دختری را می بیند که با تلفون دستی نشسته و به یکی از این «گنگستر پ»ها که پر است از زن ستیزی و هزار اشکال دیگر، گوش می دهد. به طرف او می رود و می پرسد: «چرا به این مزخرفات گوش می دهی؟» دختر جواب می دهد: «عصبانیتشان را دوست دارم. برایشان هیچ چیز مهم نیست.» معلم به او می گوید: «اگر می توانستی عصبانیتی را که حس می کنی جهت بدهی و هویت خودت را با چیزی تعریف کنی که مفیدتر است و به سمت تغییر مثبت می رود، آیا این کار را می کردی؟» دختر جواب می دهد: «در یک چشم به هم زدن. اما این هرگز شدنی نیست.»

ما با چنین رویارویی روبروئیم. خیلی ها جنبه مثبتی را که در این بیگانگی و عصبانیت وجود دارد نمی بینند زیرا بلاواسطه در شکل های بسیار منفی جلوه می کند. در بین این جوانان، انباری از عصبانیت وجود دارد که مرتباً به شکل های مختلف بروز پیدا می کند. و اغلب به شکل هائی که به بن بست منتهی می شوند و حتی زیان بارند. سؤال اینجاست که چه کار باید بکنیم تا این عصبانیت به شکل انقلابی بروز کند، بی آن که به مسیرهای نادرست کشیده شویم، بی آن که قبل از تکوین اوضاع انقلابی، تسلیم تمایلات نادرست برای دست زدن به عملی ناپخته شویم؟ منظورم قبل از تکوین اوضاعی است که می توان میلیون ها توده انقلابی را به میدان آورد. این نبردی است که مرتباً باید با آن دست و پنجه نرم کنیم و برایش راهی بیابیم. این یکی از مسؤولیت های مهم ماست. باید به جای این که صرفاً سر تکان دهیم و در مورد دشوار بودن حل این تضاد نق بزنیم، برایش راهگشائی کنیم. این مسؤولیت ماست که علم خود را برای کشودن این گره به کار بریم و از بحث با توده ها نیز در این زمینه بهره جوئی کنیم.

آنچه تا به حال در مورد نقش محوری نشریه گفتم، یک عنصر مرکزی و کلیدی در بحث بالا است. ولی ما باید دائماً و عمیقاً با این مسأله دست و پنجه نرم کنیم. چون نیاز به راهگشائی بیشتری در این زمینه داریم. اگر ما این معضل را حل نکنیم به آن نوع جنبش انقلابی که لازم است دست نخواهیم یافت و دست آخر، انقلاب هم نمی توانیم بکنیم. حل این معضل در گرو راهگشائی ما به ویژه در میان جوانان (و نیز در میان قشرهای دیگر) است. از همین امروز، امری که اوضاع انقلابی موجود نیست تا بر مبنای آن پا به عرصه مبارزه تا به آخر برای کسب قدرت بگذاریم، باید شمار فزاینده ای از توده ها را وارد فعالیت انقلابی هدفمند کنیم.

در همین ارتباط، رابطه عوامل ایدئولوژیک از یک سو و عوامل سیاسی از سوی دیگر حائز اهمیت است. عوامل ایدئولوژیک را باید در یک مفهوم گسترده در نظر بگیریم. یعنی کار ما فقط شامل افشاعگری از جنایات و ماهیت نظام موجود نیست بلکه به قول لنین، مطرح کردن تعهدات و اهداف کمونیستی ما در برابر همگان و درگیر کردن توده ها از همه قشرها، منجمله توده های تحتانی، در دست و پنجه نرم کردن با سؤالات علمی و فلسفی و فرهنگی و امثالهم و با رخدادهای اصلی سیاسی و اجتماعی هم هست. عوامل سیاسی، شور و اشتیاق و قابلیت توده ها در مقاومت علیه ستم و بی عدالتی را نیز در بر می گیرد. مقاومت به گونه ای که در خدمت ساختن یک جنبش انقلابی و کمونیستی قرار بگیرد، نه اینکه بی هدف باشد و یا بار دیگر به زیر پر و بال بخشی از بورژوازی برود.

یک جنبه کلیدی از فراهم کردن راه و ابزاری برای درگیر کردن شمار فزاینده ای از توده ها – به ویژه جوانان و توده های تحتانی در کل، و نیز دیگر قشرهای مردم – در فعالیت انقلابی هدفمند عبارت است از اشاعه جسورانه و

به معنای درست کلمه، اشاعه بسیار تهاجمی انقلاب در همه جا. یعنی رو در رو و چشم در چشم. رفرمیسم، استوار در مقابل انکارها و حملاتی که به انقلاب و کمونیسم می شود. ما باید مبتکر این نوع فعالیت باشیم و در همه جا آن را با جسارت و روحیه ای پیروزمندانه، هدایت و رهبری کنیم. باز هم تأکید می کنم، نشریه «انقلاب» نقش پایه ای و محوری در این فعالیت دارد. اما بر پایه این نقش محوری باید کارهای بسیار دیگری هم انجام داد.

اخیرا در مورد همین مسأله به عده ای می گفتم: اگر هر روز به آنچه در دنیا رخ می دهد توجه کنید و به این وقایع با یک نگرش علمی کمونیستی نگاه کنید، می بینید که زندگی دائما ضرورت انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا را فریاد می زند. وقتی که در رسانه های بورژوائی به گزارش حوادث مختلف یا بحث در مورد مسائل مختلف گوش می دهید مرتبا خود را در وضعی می یابید که می خواهید فریاد بزنید: دیکتاتوری پرولتاریا! اگر به مقالاتی که می خوانید، اخباری که از تلویزیون نگاه می کنید، اخبار شهر «ینا» در ایالت لوئیزیانا و اذیت و آزار جوانان سیاه در آنجا، و تمام تضادهایی که در غلیان است و از چشم یک کمونیست نگاه کنید می فهمید که برای خلاص شدن از شر این بی عدالتی ها و جنایت ها و سرچشمه های شان نیاز به دیکتاتوری پرولتاریا است. با دیکتاتوری پرولتاریا، با انقلابی که به حاکمیت پرولتاریا و حرکت هدفمند به سوی کمونیسم بینجامد، امکان آن را خواهیم یافت که این معضلات را حل کنیم. این در حالی است که در چارچوب نظام موجود و طبقه حاکمه سرمایه داران هرگز راه حلی برای این معضلات پیدا نخواهد شد.

مثلا نگاه کنید به مناقشات و خیزش مربوط به مهاجرت و هیاهوی «امن کردن مرزها» و برنامه های مختلفی که بخش های مختلف بورژوازی جلو می گذارند و رقابت های ارتجاعی که شکل می گیرد. تضادهای میان مردم سیاه و لاتین تشدید می شود. مهاجران، تاریخ مردم سیاه را نمی فهمند و گرایش به قبول دروغ ها و مزخرفات بورژوازی در مورد سیاهان دارند. همزمان بسیاری از سیاهان نسبت به مهاجران احساس نفرت دارند و تحت تاثیر چنین حرف هائی هستند: «این ها فرصت های شغلی را از ما می گیرند؛ ما به حاشیه رانده می شویم و این تقصیر مهاجران است.» با دیکتاتوری پرولتاریا ما این تضادها را حل خواهیم کرد - نه با بشکن زدن بلکه از طریق مبارزه به گونه ای که به نفع تمام این قشرهای مختلف توده های مردم باشد. این فرایند حتما متناقض و پیچیده خواهد بود. اما آنقدرها هم سخت نخواهد بود. تحت نظام موجود و در محدوده آن، حل این تضادها به گونه ای که به نفع مردم باشد ممکن نیست. و این نیز نکته دیگری است که نیاز اساسی به کنار زدن این نظام از طریق انقلاب را نشان می دهد.

یا به کشمکش هائی که میان حفظ محیط زیست از یک طرف و ضرورت توسعه اقتصادی در گرفته نگاه کنید (بله، مردم نگران مشاغل و معیشت شان هستند). وقتی که می بینیم این تضاد تحت نظام موجود به چه برخورد حادی منجر شده است و هیچ راه حل خوبی برایش وجود ندارد... باز هم به ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا می رسم.

به یک بعد کلیدی دیگر نگاه کنیم: اخیرا، مقاله ای در نشریه «انقلاب» به افشای سرکوب جوانان در دبیرستان ها اختصاص داشت. آن مقاله مشخصا به شهر نیویورک می پرداخت؛ اما این موضوعی است که در سراسر کشور رخ می دهد. و یکی از این معلم های سرخورده و ناراضی در جواب به این مقاله نوشته بود:

«خودتان بیابید و سعی کنید به این جوانان چیزی یاد بدهید؛ شما مملو از این افکار رومانتیک در باره این جوانان هستید اما نمی دانید که چقدر سرکش اند.» خب، جواب به این چیست؟ منظورم جواب به نگرش تحریف شده این شخص نیست بلکه جواب به تضادهای واقعی است که او مد نظر دارد. این تضادها را چگونه می توان از راه درستش حل کرد؟ باز هم دیکتاتوری پرولتاریا. این چیزی است که ما برای حل بسیاری از این نوع تضادها به آن

نیاز داریم. با حاکمیت پرولتاریا می توان از راه درست، جنبه های مثبت این جوانان و حتی معلمانی مانند این شخص را که مشتاق انجام یک کار خوب هستند اما اشتیاقشان تحت تاثیر مناسبات حاکم و افکار مسلط تحت این نظام، فرسوده و فاسد شده است، از نو قالب بندی و سنتز کرد.

یا نگاه کنید به تضادهایی که از تمایز میان کار فکری و کار بدنی، و میان قشرهای مختلف جامعه که در این یا آن نوع کار درگیرند بر می خیزد - اصطلاحاً تضاد میان کار فکری و بدنی. به یک مفهوم اساسی، در جامعه کنونی حل مثبت این تضاد غیر ممکن است. این تضاد را فقط با دیکتاتوری پرولتاریا و حرکت به سوی کمونیسم می توان به گونه ای مثبت حل کرد. مرتبط با این موضوع، مثال دیگری است که چند سال پیش در سخنرانی «دیکتاتوری و دموکراسی و گذار سوسیالیستی به کمونیسم» در مورد دین زدیم. این صحبت در اشاره به فیلم «کانتکت» (ارتباط) بود. در این فیلم می توان تضاد خیره کننده ای را دید: در یک طرف توده های مردم که بزرگترین منافعشان در انقلاب کمونیستی است اما به درجات بسیار زیاد، اسیر دین و دیگر زنجیرهای ذهنی هستند. و از طرف دیگر یک بخش نسبتاً کوچک از مردم دنیا که امروزه مسائلی از این دست (مانند دین و نبود خدا) را خیلی روشن می فهمند اما به مقدار زیادی از توده های تحتانی جدا بوده، هیچ درک واقعی از آنان ندارند. خوب راه حل چیست؟ باز هم دیکتاتوری پرولتاریا. باز هم انقلاب.

نیاز به این راه حل، حتی حین به راه انداختن مبارزات توسط تضادهای گوناگون یادآوری می شود. برای مثال در مبارزه برای دفاع از دگراندیشی و انتقاد در دنیای اکادمیک (و نهایتاً در کل جامعه) می بینیم که برخی افراد که آماج حمله نیروهای ارتجاعی و دولت هستند می توانند رفتاری «کناره جویانه» نسبت به بقیه کسانی داشته باشند که در همین موقعیت قرار گرفته اند. این وضعیت تأکیدی است بر لزوم آگاه کردن آدم ها نسبت به تصویر بزرگتری که همه این مسائل را در بر می گیرد و لزوم مبارزه متحدانه علیه سرکوب دگراندیشی و تفکر انتقادی. در عین حال، و اساسی تر از آن، به این واقعیت اشاره دارد که برای حل تضادهایی که این نظام تولید می کند ما واقعاً نیاز به انقلاب داریم؛ نیاز به دیکتاتوری پرولتاریا داریم.

بله حقیقت این است که هدف بزرگتر و مقصد دیکتاتوری پرولتاریا، رسیدن به کمونیسم در سراسر دنیا است. یعنی جایی که نیاز و مبنای حاکمیت یک بخش از جامعه بر بخش دیگر (در شکل دیکتاتوری طبقاتی) محو و پشت سر گذاشته شده باشد. این یک حقیقت بسیار مهم و عمیق است. اما واقعیت آن است که بدون دیکتاتوری پرولتاریا، بدون انقلاب کمونیستی، ما هرگز قادر نخواهیم شد که به سوی آن هدف بزرگتر پیشروی کنیم و نهایتاً به آن برسیم.

لنین حقیقت مربوط به ضرورت انقلاب کمونیستی را با این جمله بیان کرد:

کمونیسم از هر روزنه جامعه بیرون می جهد. نیاز به انقلاب کمونیستی دائماً از هر واقعه ای در جامعه و دنیا بیرون می جهد. اگر مجهز به بینش علمی و متد ماتریالیست دیالکتیکی باشیم، می توانیم این حقیقت را به وضوح بسیار ببینیم. ما بر این پایه باید تعداد فزاینده ای از توده ها را بسیج و رهبری کنیم که بسیار جسورانه، با عزم پیروزی، و روحیه تهاجمی به مفهوم صحیح کلمه، این حقیقت را به میان همه بخش های مردم ببرند. بارها تأکید کرده ایم که هیچ چیزی غیر واقع بینانه تر از این فکر نیست که می توان این نظام را اصلاح کرد و آن را ذره ای به سمت منافع اکثریت مردم و نهایتاً منافع نوع بشر سوق داد. ما باید بر پایه درک و روش علمی خود، در این زمینه روحیه ای پیروزمند داشته باشیم و به بقیه نیز الهام بخشیم که دارای چنین روحیه ای باشند. این فوق العاده مهم است که نشریه «انقلاب» را بسیار گسترده و بسیار جسورانه و تهاجمی به میان مردم ببریم.

بیانید به اصول برگردیم: ما نیاز به انقلاب داریم. هر چیز دیگر، در تحلیل نهائی، یاوه است. این به معنای آن نیست

که ما در مبارزات گوناگونی که کمتر از انقلاب است با مردم متحد نمی شویم. مسلماً می شویم. اما عرضه هر نوع راه حل دیگر برای این مسائل و جنایات بزرگ و هیولانی، رک بگویم، مسخره بازی است. ما نیاز داریم که تعرضی حرکت کنیم و شمار فزاینده ای از توده ها را بسیج کنیم تا از این مسخره بازی ببرند و راه حل واقعی را درک کنند و در دست گیرند. ما نیاز داریم به سوالات و اتهاماتی که در این باره به سوی ما سرازیر است جواب دهیم، و همزمان پایه علمی مان را برای این کار عمیق تر کنیم. نکته این است:

نه تنها لازم است که ما این کار را بکنیم بلکه لازم است که شمار فزاینده ای از توده ها را بسیج و آگاه و رهبری کنیم. لازمست توانائی انجام این کار را در توده ها به وجود بیاوریم. توده ها را باید الهام بخشید: نه فقط با ایده عام انقلاب بلکه با یک درک عمق یابنده. با درکی که چرائی و چگونگی انقلاب به مثابه تنها راه حل واقعی را بر پایه های علمی استوار کرده است.

فعالیت انقلابی هدفمند

جنگیدن با قدرت حاکم و متحول کردن مردم، برای انقلاب

اشاعه انقلاب در همه جا و خدمت اساسی به اهداف انقلابی در ارتباط دیالکتیکی قرار دارد با نیاز به بسیج شمار فزاینده ای از مردم، از قشرهای مختلف، در یک «مقاومت سیاسی گسترده؛ مقاومتی در برابر شکل های عمده تبلور ماهیت استثمارگرانه و ستمکارانه نظام در سیاست ها و عملکردهای طبقه حاکم و مؤسسات و نهادهایش، در هر مقطع زمانی معین.» (به نقل از «برخی نکات مهم در باره جهت گیری انقلابی و در ضدیت با ژست های کودکانه و تحریف انقلاب» - نشریه انقلاب شماره ۱۰۲ - ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۷)

بیش از دهسال است که توده های مردم، به ویژه در مناطق مرکزی شهرهای بزرگ (و البته در نقاط دیگر جامعه) هر سال در روز ۲۲ اکتبر، روز اعتراض برای متوقف کردن خشونت و بیرحمی و سرکوب و مجرم جلوه دادن یک نسل توسط پولیس، بسیج می شوند. چرا؟ زیرا خشونت پولیسی، تضادهای اجتماعی عمده جامعه را در خود فشرده می کند. خشونت پولیسی یکی از آن نقاط تمرکز مهم تضادهای جامعه و ماهیت نظام و طبقه حاکمه، و تأثیری است که همه این ها بر توده های مردم و نیز بر بسیاری از تشکل های توده ای دیگر و سایر مبارزات توده ای بر جای می گذارند. بنابراین بسیار مهم است که رابطه دیالکتیکی (یعنی، کنش و تاثیر متقابل) میان سازمان دادن این نوع مقاومت با امر اشاعه جسورانه و وسیع نیاز به انقلاب را گوشه و کنار جامعه درک کنیم.

چرا بر این تأکید می کنم؟ زیرا این یک نکته پایه ای مهم در زمینه جهت گیری است. بگذارید خاص تر صحبت کنم: این ضروری و حیاتی است که در فرایند مقاومت و مخالفت با گرایش هایی که به خط رویزیونیستی، «جنبش همه چیز و هدف نهائی هیچ چیز» وجود دارد، وظیفه اشاعه انقلاب و کمونیسم را تبدیل به یک تمرین «آکادمیک» صرف نکنیم. این خودش شکل دیگری از اسکولاستیسم یا یک دگم سترون است که هیچکس را بر نمی انگیزد. اشاعه انقلاب و سازمان دادن مقاومت با هم رابطه دیالکتیکی دارند و باید یک «سینرجی مثبت» (هم افزائی مثبت) میان شان برقرار کرد: همه این ها باید در خدمت به هدف ستراتیژیک ما باشند. یعنی رسیدن به جایی که بتوانیم دست به یک مبارزه تا به آخر برای کسب قدرت بزنیم. یعنی وقتی که شرایط عینی من جمله حال و هوا و تمایلات و احساسات ملیون ها نفر طوری باشد که چنین چیزی را ممکن کند.

ما مرتباً توانائی خود را در تشخیص و حل رابطه زنده میان دو فعالیت تکامل داده ایم و تقویت کرده ایم: اشاعه انقلاب و کمونیسم در همه جا (با جسارت و اطمینان ستراتیژیک و روحیه پیروزمندانه، «رو در رو شدن با همه کسانی» که می خواهند بدیل های دیگری عرضه کنند و راه ما را مورد انتقاد قرار دهند، پیشروی کردن از طریق

کنش متقابل میان مطالعه و مشاجره کلکتیو بر سر این که چگونه باید این کار را انجام دهیم، و واقعا چگونه در حال انجامش هستیم)، و همزمان سازمان دادن مقاومتی قدرتمند که این شامل تشخیص نقاط تمرکز اصلی تضادهای اجتماعی در هر مقطع زمانی معین است.

یکی از رفقای رهبری حزب هنگام صحبت در مورد بُعد مهمی از این رابطه، فرمولی را پیشنهاد کرد که به اعتقاد من برخی از جوانب اساسی سازمان دادن جنبش انقلابی را در بر می گیرد: جنگ با قدرت حاکم، متحول کردن مردم، برای انقلاب!

ما صرفا به دنبال متحول کردن مردم، مجرد از سازماندهی آنان در مقاومت علیه جنایات و بی عدالتی های نظام، نیستیم. اما واقعیت آن است که متحول کردن مردم بخش بزرگی از کاری است که باید کرد و توده های مردم نیز این را می دانند. یکی از چیزهای عمده ای که توده های مردم در مواجهه با موضوع انقلاب می گویند، علاوه بر این حرف که «آن ها خیلی قدرتمندند و عده زیادی ضد ما هستند» اینست: «ما بیش از اندازه آلوده هستیم.» (البته اغلب اوقات به جای «ما» به بقیه اشاره می کنند و می گویند: بقیه هم خیلی آلوده اند!) (خنده حضار) مردم می فهمند که ما باید مردم را متحول کنیم. ولی ما باید علیه قدرت حاکم هم بجنگیم. ما همه این کارها را برای انقلاب می کنیم و نه چیزی نیمه کاره....

ما باید این شعار را تبدیل به یک رسالت توده های مردم به ویژه جوانان کنیم. شکل های سازمان یافته ای که ما توده های مردم را گرد هم می آوریم باید این شعار را بازتاب دهند. مثلا باشگاه های انقلاب نباید صرفا جایی باشند برای تماشای فیلم «سخنرانی» (منظور فیلم سخنرانی باب آوکیان به نام، «انقلاب: چرا ضروری است، چرا ممکن است، و برای چیست».) البته تماشای این فیلم مهم است. اما اگر کار باشگاه ها فقط همین باشد، هدفشان را گم خواهند کرد. باشگاه های انقلاب باید جایی و وسیله ای باشند که از طریق آن توده ها گرد هم می آیند تا انقلاب را اشاعه و مقاومت را سازمان دهند: با قدرت حاکم بجنگند و نیز مردم را متحول کنند و همواره هدف انقلاب را مد نظر داشته باشند. شک نیست که از این طریق مطمئنا بیشتر یاد خواهند گرفت که معنای انقلاب کردن چیست؟ چرا هدف از این انقلاب، کمونیسم است؟ کمونیسم چیست؟ دوران گذار به کمونیسم چه مسائلی را در بر دارد؟ اما همراه با اصل متحد کننده باشگاه های انقلاب یعنی این که «نوع بشر نیازمند انقلاب و کمونیسم است» باید آنچه در شعار «جنگ با قدرت حاکم، متحول کردن مردم، برای انقلاب» نهفته است نیز پیکان رهبری کننده و جوهر هویتی فعالیت ما من جمله در شکل های توده ای نظیر باشگاه های انقلاب باشد. تأکید ما در همین ارتباط، همانطور که قبلا بحث کردیم این است که توده ها و جنبش های مخالفت جویانه توده ئی را باید از «تقلاء برای رفتن زیر پر و بال بورژوازی» منحرف کرد.

کمونیست ها و کسانی که به سوی انقلاب و کمونیسم جلب می شوند باید به صورت تهاجمی و جسورانه در میدان باشند و هدف انقلاب و نیاز به آن را اشاعه دهند زیرا این واقعیتی عمیق است که نوع بشر نیاز به انقلاب و کمونیسم دارد.

....

یک نیروی انقلابی رشدیابنده که حول یک جهت گیری انقلابی و کمونیستی برانگیخته و بسیج شده است باید به طور فزاینده تبدیل به یک «آهن ربا» شود. به یک قطب جاذبه برای توده هایی که در جست و جوی دنیائی متفاوت از این دنیا هستند و شور آن را در سر دارند - هر چند که این شور، ناپیدا و بسیار متناقض باشد. همچنین قطب جاذبه برای دیگریانی باشد که موقتا ایده تغییر انقلابی جهان را کنار گذاشته اند چرا که آن را ناممکن می دانند. چشم اینان

را نیز باید بر این واقعیت کشود که تغییر انقلابی دنیا کاری ممکن است و راهش این است .

فعالیت انقلابی هدفمند باید حول اموری باشد که شعار فوق را تجسم و تحقق بخشد. این فعالیت انقلابی باید به واقع هدفمند باشد و به کسانی که درگیر آن می شوند نیز این احساس را بدهد. بیائید رک و صریح باشیم: این کار نرم و راحت و منظم پیش نخواهد رفت؛ اینطور نخواهد بود که همه به طور موزون و یکدست حرکت کنند و ما هم محکم کنترل آن را داشته باشیم - کاری که به هر حال هیچ وقت نباید به دنبالش باشیم. ما نباید تلاش کنیم که چیزی «از هم گسیخته نشود» و همه چیز بی خطر جلو برود. جنبش انقلابی هیچگاه اینطور ساخته نمی شود. اگر بخواهید این رویکرد را پیشه کنید هیچ وقت نمی توانید توده ها را قادر به پیشبرد فعالیت انقلابی هدفمند کنید .

بله، این به معنی راه رفتن روی لبه تیغ است. چرا می گویم راه رفتن روی لبه تیغ؟ زیرا آن بیرون، دشمنی ایستاده است. دولت سرکوبگری که مترصد است که از حماقت و ناپختگی آدم های جدید و بی تجربه در امر مبارزه استفاده کند. بنابراین، بر سر اینکه چه کاری به هدف ما یعنی انقلاب خدمت می کند و چه کاری نمی کند، چه کاری به ابزار تحقق انقلاب خدمت می کند و چه کاری نمی کند، باید با مردم مبارزه کرد. این مبارزه ای است که در سراسر فرایند انقلاب جریان خواهد داشت و گاهی حاد هم خواهد شد. البته ما نباید دچار پارانو یا شویم، یعنی نباید به دام ذهنیتی بپیفتیم که جنبش انقلابی را به شدت تضعیف می کند. در عین حال، باید هشیار بود و دچار ساده لوحی نشد. چرا که احتمال دارد کسانی را برای ایجاد انحراف داخل جنبش کنند. هدف از این کار فقط این نیست که جنبش را زیر پر و بال بورژوازی بکشانند، بلکه تبدیل آن به اشکالی است که بورژوازی بتواند به آسانی درب و داغانش کند .

این جلوه ای دیگر از نکته «چار شقه شدن» است (۵) که در مورد مسأله کار و فعالیت انقلابی هدفمند کاربرد دارد. اما اگر حس و روحیه ای مصاف جویانه به مردم ندهیم که با اطمینان توده های دیگر را بر سر مسأله انقلاب به نبرد فراخوانند، و اگر حس جسورانه فراخواندن دیگران تحت این شعار که «اگر می خواهید با قدرت حاکم بجنگید پس با ما همراه شوید» را منتقل نکنیم، هیچ فعالیت انقلابی هدفمند و هیچ جنبش انقلابی در کار نخواهد بود .

دوره هائی هست که مبارزه حادی با توده ها بر سر این سؤالات درگیر خواهد شد: بهترین راه ساختن جنبش انقلابی چه هست و چه نیست؟ چه چیزی به انقلاب خدمت می کند و چه چیزی نمی کند؟ چه چیزی نشان می دهد که ما واقعا در فعالیت برای انقلاب جدی هستیم و چه چیزی نشانه تسلیم شدن در برابر گرایشات کودکانه است؟ از طرف دیگر، چه چیزی معرف رفتن به یک بن بست رفرمیستی است و نه پایداری در جاده انقلابی؟ در مورد همه این نوع سؤالات، مبارزه درگیر خواهد شد و باید درگیر شود. اما مردم باید این حس را داشته باشند که اگر می خواهند مورد یک دنیای متفاوت بدانند و برایش فعالیت کنند، اگر می خواهند علیه بلاهائی که بر سرشان می آورند بجنگند، آنگاه باید در این راه گام نهند. باید با این حزب همراه شوند و نشریه اش را روی دست بگیرند و تلاش کنند بفهمند که رهبر حزب چه می گوید و چه مسأله ای را مطرح می کند. باید به باشگاه های انقلاب بروند، در آنجا با کسانی که مشغول فعالیت سیاسی هستند همراه شوند. به کسانی بپیوندند که انقلاب را اشاعه می دهند، مقاومت را سازماندهی می کنند، و «هم افزائی مثبت» میان این دو کار را تجسم می بخشند .

البته ما درگیر شکل های گوناگون تشکلات توده ای «جبهه واحدی» خواهیم شد که مرکب از آدم ها و نیروهای گوناگونی است که اهداف و اساس اتحادشان، انقلاب نیست. اما همزمان باید شکل هائی از تشکل های توده ئی وجود داشته باشد که اساس اتحاد و هدفش انقلاب هست؛ شکل هائی به جز حزب که توده ها بتوانند به آن بپیوندند: مانند باشگاه های انقلاب. در جنبش ها و سازمان های «جبهه واحدی» گسترده تر باید آن عنصر حزب، و کسانی که جانبدار نقطه نظر حزب هستند باشند که بینش و اهداف حزب را با روش و شکلی مناسب جلو بگذارند. (یعنی به

طریقی که تمامیت و اساس اتحاد تشکیلات/ جنبش گسترده تر را به رسمیت بشناسد و به آن احترام بگذارد و آن را با مواضع حزب و فعالیتی که حزب بر اساس انجام می دهد قاطی یا یکی نکند) .

بخشی از کار مطرح کردن انقلاب و کمونیسم به شکلی زنده و قانع کننده این است که ما با «همه کسانی که به مصاف این بحث می آیند» وارد یک مناظره و مبارزه ایدئولوژیک سالم شویم. مثلاً به آنان بگوئیم اگر می خواهید در مورد هانا آرنت صحبت کنید این گوی و این میدان. به نظر من او آدم نادانی بود. او یک آدم غیر علمی بود که انواع و اقسام نظریه های تحریف شده و غیر علمی را در مورد کمونیسم و «توتالیتاریسم» اشاعه داد. بله، بیائید در این مورد صحبت کنیم. ما باید با اشتیاق وارد این نوع مناظره ها و مبارزات شویم. به قول مائو، «اگر نمی دانی، می توانی بروی یاد بگیری». برای همین است که تئوری داریم، برای همین است که کلکتیو حزب را داریم. برای همین است که بینش و روش علمی داریم تا ما را در انجام این کارها توانا کند .

همانطور که تأکید کرده ام، باشگاه انقلاب یک شکل و ابزار کلیدی است که از طریقش می توان توده ها را درگیر جنبش انقلابی کرد؛ من جمله آنانی که تازه وارد زندگی سیاسی و مبارزه سیاسی شده اند. آنچه بسیار اهمیت دارد، حل صحیح تضادهایی است که در مسیر توانا ساختن توده ها وجود دارد؛ توانائی ابتکار عمل فزاینده آنان برای ساختن جنبش انقلابی. در عین حال، توده ها باید رهبری شوند تا بتوانند چنین کنند. در جریان فعالیت برای ساختن جنبش انقلابی، آدم های جدید (و همچنین کسانی که مدتی است به جنبش پیوسته اند) با انواع و اقسام تضادها روبرو خواهند شد که بلافاصله پس از آغاز این فعالیت سر بلند می کنند. چگونه باید انقلاب را اشاعه داد؟ وقتی از انقلاب و کمونیسم دفاع می کنیم، با انواع و اقسام اتهامات روبرو می شویم. پاسخ ما به این ها چیست؟ جنبش مقاومت را چطور می توان ساخت؟ راه صحیح برخورد به این حمله یا آن جنایت چیست؟ حل این تضادها نیازمند رهبری است. رهبری که به یافتن پاسخ این پرسش ها کمک می کند و بیش از پیش ابتکار عمل را در میان توده ها بر می انگیزد. رهبری که ابتکار عمل را خفه و سرکوب نمی کند، بلکه رفته رفته توده ها را بیش از پیش توانمند می کند تا امور را به دست گیرند و دیگران را رهبری کنند. این نظر که توده ها نیاز به رهبری ندارند، و عمل کردن بر مبنای این نظر، فقط منجر به خفه کردن ابتکار عمل توده ها و مأیوس کردن شان خواهد شد. نمی توان کسانی را که هرگز شنا نکرده اند درون بخش عمیق استخر پرتاب کرد و گفت: «ما نمی خواهیم ابتکار عمل تو را خفه کنیم.» خیلی ممنون! در حالی که آنان غرق می شوند ما می توانیم ورد بخوانیم که توده ها خودشان می توانند این کارها را بکنند و نیازی به رهبری ندارند. خیر. وظیفه ماست که همراه با توده ها کار کنیم، آنان را رهبری کنیم بی آنکه همه چیز را در دست خود قبضه بگیریم، بی آنکه راه تنفس شان را ببندیم. وظیفه ماست که به جای اینکه بر آتش ابتکار عمل توده ها آب سرد بپاشیم، هر چه کاملتر به آن امکان بروز بدهیم.

ساختن حزب

برای انجام همه کارهایی که بالاتر گفتیم و به طور کلی برای ساختن جنبش انقلابی، ضرورتاً باید بر اهمیت حیاتی ساختن حزب تأکید کنیم. ساختن حزب، یک عنصر حیاتی برای ساختن جنبش انقلابی است. ما باید این نکته اساسی را درست و حساسی بفهمیم که از نقطه نظر ضرورت و اهداف ستراتژیک انقلاب، مهم ترین شکل تشکیلات توده ها، خود حزب به مثابه پیشاهنگ توده های انقلابی است. برای تسریع کردن در حین انتظار فرا رسیدن اوضاع انقلابی را کشیدن، برای قرار گرفتن در جایگاه رهبری انقلاب به هنگام ظهور شرایط انقلابی و پا به میدان گذاشتن مردم انقلابی، ساختن حزب امری حیاتی و محوری است. ما باید رویکردی منظم به ساختن حزب به لحاظ کمی داشته باشیم. یعنی حزب ما باید شمار بسیار بیشتری عضو جدید بگیرد. لازم است که ما جسورانه از بین توده های

تحتانی جامعه و نیز همه قشرهای دیگر، وسیعا عضو گیری کنیم .

در گذشته، در دوران فعالیت «اتحادیه انقلابی» (که سازمان پیش حزبی آر سی پی بود) بعضی ها روش عضو گیری بر اساس قدیم را دنبال می کردند. از دید آنان اگر یکی پیدا می شد و حتی نوعی توافق مبهم با ایده کمونیسم را ابراز می کند می توانست عضو شود. بنابراین ما باید علیه این روش مبارزه می کردیم. ما باید اصرار می کردیم که: نه! عضو گیری باید محتوا داشته باشد. یکی از کسانی که طرفدار آن نوع عضو گیری «شل و ول» بود، چنین فرمولبندی کرد که ما باید «جسورانه و وسیع عضو گیری کنیم». و ما جواب دادیم: بله، «اما نه بی حساب و کتاب و بد جور». این یک خط تمایز مهم است که هنوز هم اعمال شود. لازم است که ما دائما حزب را به لحاظ کمی بسازیم و نیاز است که جسورانه و وسیع از بین توده های تحتانی و همه قشرها عضو گیری کنیم. اما باید این کار را به طرز صحیح انجام دهیم. مبنای عضو گیری اینست: افرادی که جهش کرده اند و در بینش و جهت گیری اساسی خود به یک انقلابی تبدیل شده اند، اصول و اهداف پایه ئی (یعنی خط پایه ئی) حزب را درک کرده، با آن متحد شده اند .

حزب باید بسیار وسیع تر و عمیق تر در میان توده ها از قشرهای مختلف مردم، به ویژه در بین پرولترها و دیگر توده های تحتانی که بیشترین نفع را در تغییر انقلابی جامعه و دنیا دارند، ریشه بدواند. ما باید مردم را جلب کنیم که کمونیست شوند و سپس فعالانه فرایند فشرده ای را برای عضو کردن شان پیش ببریم. ما باید کمونیست ها را عضو کنیم. یعنی کسانی که آماده و مصمم اند زندگی خود را وقف انقلاب و هدف نهائی دنیای کمونیستی کنند؛ به رها کنندگان نوع بشر تبدیل شوند و تا جایی که می توانند به شکلی سازمان یافته و منضبط به این آرمان خدمت کنند .

مهم است که به ظرفیت جلب شمار قابل توجهی از مردم به سوی انقلاب و کمونیسم کم بها ندهیم. بله این حقیقتی است که ما باید با حجم زیاد خودانگیزی مقابله کنیم. سوسیالیسم ابتداء در شوروی و سپس در چین واژگون و سرمایه داری احیاء شده است. این تحولات عینی، تاثیرات خود را بر جای می گذارد. به علاوه، امپریالیست ها و روشنفکران دنباله رو آن ها نیز.

یادداشت:

تکیه روی جملات از پورتال است.

اداره پورتال AA-AA